

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال بیستم، دوره جدید، شماره 6، پیاپی 85، تابستان 1389

ماهیت دولت پهلوی (دوم) از دیدگاه حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (1332-1357)

پروین قدسی زاد¹
سهراب یزدانی²
محمد امیر شیخ نوری³

چکیده

سه دهه پس از کودتای 28 مرداد 1332، دولت پهلوی با جریان فکری مخالفی مواجه شد که طیفی از اقشار به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده را به خود جذب کرده بود. این جریان که برآمده از نظام فکری مارکسیسم بود، در دو شکل حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نمودار شد: حزب توده که از اوایل دهه 1320 فعالیت خود را آغاز کرده بود، جریان چپ سنتی را نمایندگی می‌کرد و چریک‌های فدایی خلق ترجمان چپ رادیکال بودند که در دهه 1340 وارد عرصه مبارزه شدند. این دو پارگی نتیجه تضاد بینش و رفتار عناصر چپ بود که در روند

1. دانشجوی دوره دکتری تاریخ دانشگاه الزهرا g. pary@yahoo. com

2. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم Sohrab_yazdani_78@yahoo. com

3. استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)

تاریخ دریافت: 88/10/8، تاریخ تصویب: 89/6/14

مبارزات سیاسی خود، در قالبی واحد، اما با نگاه‌هایی متفاوت ماهیت نظام سیاسی را تبیین و تفسیر کردند. گرچه پایه تفسیر هر دو طیف چپ بر نظام فکری واحد (مارکسیسم - لنینیسم) استوار بود، چارچوب نظری چپ رادیکال با دیدگاه‌های دیگری پیوند خورده بود که تفکر آن‌ها را از چپ سنتی متمایز می‌کرد؛ از این رو در برابر عملکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نظام حاکم به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند. هدف این مقاله ارائه تفسیری از اندیشه حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق در باب ماهیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت پهلوی در سه دهه سی تا پنجاه شمسی است که بر اساس آن کوشیدند رادیکال‌مبارزه خود را سامان دهند.

واژه‌های کلیدی: دولت پهلوی، اصلاحات، حزب توده ایران، سازمان چریک‌های فدایی خلق، چپ سنتی، چپ رادیکال.

مقدمه

محمد رضا پهلوی در دهمین سال سلطنت خود دستخوش بحرانی شد که برای نگه‌داشت بنیان سلطنت به دخالت نظامی نیروهای خارجی (انگلیس و آمریکا) تن داد. این امر از نظر نیروهای آگاه اجتماعی به مشروعیت دولت آسیب زد. واکنش آن‌ها به چگونگی بازیافت قدرت دولت از راه کودتا، نطفه واکنش‌ها و اعتراض‌های بعدی را بست. از سوی دیگر، دولت برای پیشگیری از بحران مجدد، سیاست‌های جدیدی در پیش گرفت. پایه اصلی این سیاست‌ها در تجمیع قدرت، که روند دیکتاتوری را تسریع می‌کرد، و تحکیم پشتوانه خارجی، که پدیدآورنده وابستگی بود، قرار داشت. این سیاست‌ها در فرایندی مستمر در سه دهه بعد به کار بسته شد. در عین حال دولت در کنار سیاست بنیادین خود، برنامه‌های دیگری را نیز به اجرا درآورد که هم دین ستیز و هم غرب‌گرا بودند.

آغاز سیاست‌های اصلاحی در اوایل دهه 1340 نقطه حرکت به شمار می‌رفت. با گسترده شدن دامنه اصلاحات، نارضایتی گروه‌های آگاه سیاسی افزایش گذاشت و این امر موجب شکل‌گیری هسته‌های سیاسی مخفی شد و عرصه مخالفت را فعال‌تر کرد. گروه‌های چپ نظام‌مند و با پشتوانه نظری به تحلیل ماهیت دولت پهلوی پرداختند تا دلایل مخالفت خود را با نظام حاکم روشن سازند. دو تشکل حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق نمایندگان مشخص جریان چپ بودند که در حوزه‌های سیاست و اقتصاد از دولت انتقاد کردند. هر چند تحلیل هر دو تشکل از نظام فکری واحد (مارکسیسم - لنینیسم) نشأت می‌گرفت، تفاوت‌های عمده‌ای با یکدیگر داشتند. همین امر موجب می‌شود که بتوان تفکر ایدئولوژیک آنان را در دو طیف فکری (چپ سستی، چپ رادیکال) قرارداد. در تبیین و تفسیر این دو تشکل پرسش‌هایی درباره ماهیت دولت نهفته است که پاسخ به آن‌ها نه فقط شناخت نظام فکری توده‌ای‌ها و فداییان را میسر می‌سازد، بلکه تفاوت‌های نظری آن‌ها را نیز آشکار می‌کند:

1. رفتار سیاسی توده‌ای‌ها و فداییان در مقابله با دولت تا چه حد از فهم آنان از ماهیت سیاست‌های دولت متأثر بود؟

2. دیدگاه‌های این دو تشکل چه عناصری داشت که موجب تفاوت نظری میان آن‌ها شد؟

ماهیت دولت پهلوی در نگره حزب توده ایران

در پی کودتای 28 مرداد 1332 حزب توده، کمابیش، امکان فعالیت علنی را از دست داد و ناگزیر پایگاه خود را به خارج از ایران منتقل کرد. حزب در دوران مهاجرت کوشید تا پویایی سیاسی خود را حفظ کند و نظرات خود را درباره دولتی که از میان کودتا سر برآورده بود، بازتاب دهد. برای انسجام بخشیدن به دیدگاه‌های حزب ابتدا باید محورهای اصلی آن را در تعریف ماهیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت مشخص کرد تا نظراتش، به‌طور جامع، روشن شود. محورهای اصلی دیدگاه حزب؛ «صورت‌بندی نظام اجتماعی»، «وابستگی» و «دیکتاتوری» است که در بستر مفاهیمی چون استبداد و استعمار تبیین می‌شوند. حزب در طرح دیدگاه‌های خود، پدیده اصلاحات را در کانون نظرات خود قرارداد. از منظر حزب، اصلاحات به متغیرهایی

مانند وابستگی و دیکتاتوری در دو دهه پایانی حاکمیت پهلوی معنا بخشید. این مباحث، بیشتر از سوی چند نظریه‌پرداز شاخص حزب صورت گرفت و ویژگی‌های خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت را از نگاه آنان مطرح کرد که در پرتو نظام فکری حزب یعنی مارکسیسم-لنینیسم تبیین و تحلیل شد.

صورت‌بندی نظام اجتماعی

نخستین محور دیدگاه‌های حزب در شناخت ماهیت دولت، تبیین نظام اجتماعی ایران است که پایه‌های اصلی بینش توده‌ای‌ها در بستر آن قرار دارد. حزب -طبق آموزه‌های مارکسیستی- زیر ساخت تولیدی را مشخصه نظام اجتماعی می‌داند که دوره‌های مختلف تاریخی، شکل و ماهیت مشخصی داشت و از این منظر، تاریخ را در دوره‌های مختلف (کمون اولیه، بردگی، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیستی) از هم مجزا ساخت و نقش عوامل زیربنایی را در تعیین هریک از این دوره‌ها نشان داد. بینش تاریخی حزب از نظریه نخست مارکس موسوم به دیدگاه تک‌خطی تأثیر گرفته بود که تحول تاریخ را در سیر تکاملی می‌داند که از جامعه بی‌طبقه آغاز شده و پس از گذر از دوران برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری به دوره سوسیالیسم ختم می‌شد (مارکس، بی تا: 27-31). گرچه حزب مدعی بود با توجه به ویژگی‌های ایران، مسیر دیگری برای تاریخ ایران قائل است که در قالب الگوی ثانوی مارکس (وجه تولید آسیایی) می‌گنجد و بر اساس این ادعا نظریه‌پردازان حزب مانند احسان طبری و ایرج اسکندری جامعه ایران را در قالب وجه تولید آسیایی تفسیر کردند، ولی روح حاکم در نگرش آن‌ها و نظریه کلی حزب، بر همان اصل سیر جبری تکوین جامعه تکیه داشت. وجه تولید آسیایی یکی از وجوه چهارگانه تولید (سه وجه دیگر عبارت‌اند از: وجه تولید باستانی، وجه تولید فئودالی و وجه تولید بورژوازی) بود که مارکس با توجه به ویژگی‌های جوامع شرقی برای تحول تاریخی این جوامع در نظر گرفت (همان، 1358: 3). توده‌ای‌ها با الهام از این نظریه، تاریخ ایران را در قالب «دسپوتیسم شرقی» (استبداد شرقی) که پدیده اصلی وجه تولید آسیایی است، تعریف کردند. این پدیده ویژگی دولت متمرکز بود که عنصر پایدار در جوامع شرقی به‌شمار می‌رفت. دولت متمرکز که در نظام شاهنشاهی تجلی

می‌یافت، طی قرون متوالی مدیریت منظم و در عین حال، مستبدانه داشت. منشأ قدرت آن از وظایفی ناشی می‌شد که همواره بر عهده دولت بود. نهاد دیگری قادر به انجام آن نبود. خصیصه استبدادی دولت نیز در این قدرت دایمی و متمرکز نهفته بود (طبری، 1348: 14-15؛ جوانشیر 1357: 7؛ اسکندری، 1351: 125 - 146). مهم‌ترین ویژگی وجه تولید آسیایی، پدیده «ایستایی» است که در تداوم دولت متمرکز در دوره‌های تاریخی مفهوم می‌یابد و این به معنای توقف نیست؛ بلکه شکل بارز دولت‌های آسیایی است که به‌طور مستمر منحل و بار دیگر تجدید حیات می‌یابند (گودلیه، بی تا: 60-63). نظریه پردازان حزب نیز به این مسئله در تاریخ ایران اذعان داشتند و پدیده استبداد شرقی را از دوران هخامنشی قرین نظام شاهنشاهی ایران می‌دانستند و استبداد سلطنتی را «دسپوتیسم خشن و خونین» می‌خواندند. طبق این نظر می‌توان گفت، جامعه ایران فاقد هر گونه دگرگونی و سیر مراحل تاریخی بود و سلطه مطلق دولت بر جامعه امکان تحول و تکامل نیروهای تولیدی و در نتیجه، تغییر مناسبات تولیدی از فئودالی به سرمایه‌داری را از میان برده بود.

اما حزب در مرزبندی اجتماعی ایران، مطابق دیدگاه مارکسیست‌های ارتدوکس و تفسیری که تاریخ‌نگاران شوروی از جامعه ایران داشتند، سیر تکاملی برای ایران قائل بود که به‌طور مستمر متحول می‌شد و بر این اساس نظریه پردازان آن معتقد بودند، فئودالیزه شدن ایران از اوایل دوره ساسانیان آغاز گردید و جریان آن تا اوایل دوره قاجاریه به طول انجامید. زوال تدریجی فئودالیسم نیز از همان زمان شروع شد که در فرایندی تدریجی طی قرون 19 و 20 جای خود را به نظام سرمایه‌داری داد. در جریان این دگرگونی روبروئی سیاسی همسو با تحولات زیربنایی «آخرین جلوه‌های میرنده فرهنگ وایدئولوژی فئودالی» خود را به نمایش گذاشت و از همان زمان گونه نوینی از جریان‌های فکری یعنی «روشنگری بورژوائی» پدیدار شد (طبری، همان، 375، 377، 22، 20).

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که توده‌ای‌ها مفاهیم وجه تولید آسیایی و استبداد شرقی را تنها تا دوره ساسانیان به کار گرفتند و از آن دوره به بعد صرفاً وجه سیاسی این نظریه (وجه تولید آسیایی) را پذیرفتند، نه وجه اقتصادی آن را؛ یعنی معتقد بودند که دولت‌ها پس

از دوره ساسانیان نیز همان استبداد و خشونت را داشتند، اما پس از این دوره، صورت اقتصادی جامعه دیگر مانند گذشته، ایستا نبود و نظام تولیدی جامعه روند تکاملی داشته و پس از طی دوره فئودالیسم پا به دوره سرمایه‌گذاری گذاشته است.

به اعتقاد توده‌ای‌ها، صورت‌بندی نظام اجتماعی - اقتصادی ایران را در قرون 19 و 20، که هم-زمان با زوال تدریجی فئودالیسم و جایگزینی سرمایه‌داری بود، می‌توان آمیزه‌ای از نظام فئودال-بورژوا دانست. آن‌ها مقوله استعمار را یکی از عناصر مؤثر در دگرگونی‌های صورت گرفته می‌دانند و در تبیین آن به برهه‌ای اشاره می‌کنند که نظام سرمایه‌داری در اروپا وارد آخرین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم شد و از آن زمان ایران در معرض سلطه آن قرار گرفت و این مرحله‌ای بود که امپریالیسم شیوه‌های جدیدی را؛ مانند صدور سرمایه و گسترش قلمرو نفوذ و تبدیل کشورهای عقب‌مانده یا در حال توسعه به کشورهای وابسته به کار بست که در روند این گسترش، ایران نیز در دایره نفوذ استعمار قرار گرفت و با «رخنه مسالمت‌آمیز» به تدریج به کشوری نیمه فئودال و نیمه مستعمره تبدیل شد که در آن هسته‌های سرمایه‌داری (سرمایه‌داری وابسته) در حال رشد بود (طبری، 1354: 92-93، 96، 98). دولت نیز در فرایند تحولات اجتماعی و اقتصادی، که پایگاه سیاسی فئودالیسم به شمار می‌رفت، دستخوش دگرگونی شد. حزب در بیان تغییر ماهیت دولت، نهضت مشروطه را نقطه آغاز ورود عنصر جدید، یعنی طبقه بورژوا، در دستگاه حاکم می‌داند. ماهیت فئودالی دولت در نتیجه نهضت مشروطه که از آن به «انقلاب بورژوازی» یاد می‌شود، در فرایند تغییر و تحول قرار گرفت.

ثمره اجتماعی انقلاب این بود که بورژوا را به عنوان یک طبقه در کنار فئودال‌ها وارد عرصه قدرت کرد و در حاکمیت سیاسی جای داد. ولی با وجود آنکه دستگاه حاکم چهره فئودال - بورژوا به خود می‌گرفت، زیر بنای اقتصادی کماکان بر بنیاد فئودالیسم و نظام ارباب رعیتی استوار بود. پایداری فئودالیسم در این دوره به دلیل علاقه «استعمار» و «سلطنت» به بقای فئودالیسم بود؛ از آن رو که عناصر تولید فئودالی اشراف و مالکان، تکیه‌گاه سلطنت و عامل استعمار بودند (همان، 1341: 441؛ همان، 1356: 23)، ولی پایداری نظام کهنه با تغییر شرایط جهانی ناسازگار بود و ایران نیز که در مسیر این تغییر قرار گرفته بود، به ناچار به این شرایط تن داد. اصلاحاتی که دولت

رضاشاه با حمایت «امپریالیسم انگلیس» صورت داد، در جهت محدود کردن فئودال‌ها و ایجاد زیربنای رشد سرمایه‌داری بود. به موازات آن دستگاه حاکم نیز بر پایه «ملاک-بورژوازی» و با حمایت نسبی از سرمایه‌داران تجدید سازمان یافت. بدین ترتیب، توده‌ای‌ها سیمای حاکمیت ایران را در دوره رضاشاه و پس از آن تا دهه چهل «حکومت فئودال - بورژوازی» یعنی همزیستی دو وجه تولیدی می‌دانستند (گویا، 1352: 26-27؛ طبری، 1356: 64، 72، 91؛ جوانشیر، 1357الف: 117). نظام نیمه فئودالی در نتیجه تغییراتی که در دهه چهل روی داد، در آستانه زوال قرار گرفت و با شکل‌گیری نظام اصلاحات، مرز واقعی ایران پیش از سرمایه‌داری و پس از سرمایه‌داری مشخص گردید و پدیده سرمایه‌داری وابسته که در حال رشد بود، به نظام پایدار تبدیل شد و با نظام سرمایه‌داری جهانی و یا به تعبیر توده‌ای‌ها «سرمایه‌داری امپریالیستی» پیوند یافت (اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 675-676).

اصلاحات: تبدیل پایه فئودالی سلطنت به پایه سرمایه‌داری

اصلاحات سال 1341 از نگاه توده‌ای‌ها، سرفصلی بر دوران نوین سیاسی - اقتصادی ایران و پایان دوره گذار به سوی نظام سرمایه‌داری بود. آن‌ها مهم‌ترین عامل ظهور اصلاحات را عامل خارجی (امپریالیسم) دانستند که بر یک اصل کلی تاکید داشت و آن تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی کشورهای کم‌رشد؛ از جمله ایران در شعاع «سیاست خارجی امپریالیسم» بود. در این برهه، برخلاف دوره قبل که انگلیس نماینده امپریالیسم بود، امریکا این وظیفه را بر عهده گرفت. با فرض این اصل، دیدگاه‌های مختلفی نیز در بیان دلایل پدیداری اصلاحات مطرح شد. دیدگاه نخست، اصلاحات را در مدار سیاست ضد کمونیستی امریکا ارزیابی کرد که به منظور جلوگیری از رشد کمونیسم انجام گرفت و نفوذ امریکا را نیز در پی داشت (خلعت‌بری، 1344، 57-58)؛ دیدگاه دیگر، اصلاحات را با هدف ایجاد پایگاه جدید برای استعمار سنجید که در نتیجه بحران اقتصادی و اجتماعی ایران در اواخر دهه سی در جهت تثبیت و تحکیم موقعیت امپریالیسم صورت پذیرفت. امپریالیسم سه هدف عمده را دنبال می‌کرد: حفظ رژیم دست‌نشانده؛ تثبیت اوضاع اجتماعی با برچیدن نظام کهنه فئودالی به قصد گسترش سرمایه‌داری؛ و جایگزینی پایگاه نوین با اتکا به

سرمایه‌داران بزرگ وابسته (طبری، 1341: 438-439). دیدگاه سوم نیز مهمترین دلیل اصلاحات را «جلوگیری از انفجار انقلابی» دانسته است که از دید آن عقب‌ماندگی ایران به دلیل تداوم سلطه نظام ارباب رعیتی زمینه‌ساز وقوع چنین انقلابی بود. از همین روی، خطر روز افزون انقلاب، ضرورت اصلاحات را برای شاه مسجل کرد و دریافت که؛ اگر تحول از بالا شروع نشود، گرفتار یک انقلاب از پایین خواهد شد (پورهرمز، 1354: 23).

اصلاحات ارضی شاهیت این اصلاحات بود و خصوصیتی داشت که آن را به «اصلاح ارضی نواستعماری» تبدیل می‌کرد و از «اصلاح ارضی دموکراتیک» متمایز می‌ساخت. این ویژگی‌ها ناظر بر تغییر ساختمان کشاورزی در مسیر منافع امپریالیسم، رشد کشور در چارچوب نظام سرمایه‌داری و ترمزی بر جریان انقلابی بود (خلعت‌بری، 1344: 58-59). در نگاه کلی می‌توان اصلاحات را از منظر توده‌ای‌ها در سه وجه ارزیابی کرد: وجه نخست، آثار اقتصادی آن است که از این حیث جنبه‌های اجتماعی و سیاسی اصلاحات را با جنبه اقتصادی آن در تناقض می‌دیدند؛ به این معنا که اصلاحات به لحاظ اجتماعی و سیاسی گامی به پس و از جنبه اقتصادی گامی به پیش بود. در محتوای اقتصادی زوال مناسبات پوسیده فئودالی و گسترش سرمایه‌داری گامی به جلو محسوب می‌شد، ولی محتوای اجتماعی و سیاسی اصلاحات موجب «تثبیت ارتجاعی یعنی حفظ تسلط استعمار و قدرت سلطنت مستبده» شد که گامی به پس بود (طبری، 1341: 444). وجه دوم اصلاحات، تغییر پایه طبقاتی و اجتماعی سلطنت بود که در پی تحولی که در اثر تبدیل نظام سرمایه‌داری به نظام غالب تولیدی صورت گرفت، به وجود آمد. در اثر این تحول سرمایه‌داران بزرگ قدرت سیاسی را در دست گرفتند و به دستگاه حاکم راه یافتند. بدین ترتیب، ترکیب طبقاتی جدید هیئت حاکم که بیشتر، سرمایه‌داران بزرگ بودند، شکل گرفت. وجه سوم اصلاحات، تغییر طبقات اجتماعی و قشربندی جامعه بود؛ بدین معنا که اصلاحات موجب تسریع زوال قشرهای کهنه و زایش طبقات و قشرهای تازه شد.

رشد طبقه کارگر از حیث کمی و کیفی در اثر رشد سرمایه‌داری در جریان اصلاحات میسر شد. تغییر طبقه سرمایه‌دار به لحاظ قشربندی، موجب رشد سرمایه‌داری در عرصه‌هایی غیر از بازرگانی؛ مانند سرمایه‌داری صنعتی، بانکداری، خدمات و ایجاد «بورژوازی بوروکراتیک» یعنی

قشری از کارمندان عالی‌رتبه دولت شد. قشربندی دهقانان نتیجه دیگر اصلاحات و گسترش سرمایه‌داری بود که طبقه یکپارچه رعیت را به تدریج به «بورژوازی»، «خرده بورژوازی»، «پرولتاریا» و «نیمه پرولتاریای» روستا تبدیل کرد (همان، 685 - 687؛ طبری، 1341، 442؛ جوانشیر: 1357 الف: 119-120). توده‌ای‌ها همچنین پدیده دو قطبی شدن جامعه را عارضه دیگری دانستند که در اثر اصلاحات به جامعه تحمیل شد. تقسیم جامعه به دو قطب متضاد اقلیت ممتاز و اکثریت محروم، نتیجه اصلاحات و گسترش مناسبات سرمایه‌داری بود که فاصله عمیق‌تری میان آنان به وجود آورد، از نظر آن‌ها اصلاحات نتوانست تضادهای جامعه را حل کند و برآورده نکردن نیازهای اساسی اکثریت محروم جامعه موجب تشدید این تضاد شد (گویا، 1353: 32). قطب‌بندی سیاسی، پدیده دیگری بود که پس از اصلاحات شکل گرفت. دولت مدعی بود که با تحقق اصلاحات، قطب‌های افراطی و متضاد را از میان برداشته است و اعتدال سیاسی را در جامعه برقرار ساخته است؛ در صورتی که این چنین نبود. اصلاحات با ماهیت نواستعماری و روبنای استبدادی خود «حامل نطفه مخرب‌ترین بحران‌ها بود» که خود موجب غلیان ضد استبدادی شد و عزم قطب‌های سیاسی مخالف را برای مبارزه راسخ‌تر کرد (گلاویژ، 1357: 154-155).

وابستگی

مقوله وابستگی که مهم‌ترین ویژگی دولت پهلوی بود، مقوله‌ای نو در مناسبات بین‌المللی محسوب می‌شد که با تلاش نظام مستعمراتی گسترش یافته بود. به اعتقاد توده‌ای‌ها، کشورهای رها شده از قید استعمار اسیر مناسباتی شدند که «نواستعمار» یا «وابستگی» نام گرفت. ساز و کارهای این نوع وابستگی پیچیده‌تر از ساز و کارهای استعمار علنی بود و شیوه‌های آن نیز تفاوت داشت. در شیوه‌های نوین صدور سرمایه، نقش اصلی را ایفا می‌کرد. گرایش سرمایه‌داری محلی کشورهای توسعه‌نیافته به سرمایه‌داری جهانی زمینه‌ساز صدور سرمایه بود که با این اهرم جدید، امپریالیسم قادر شد با تقویت «بورژوازی بومی» به دوهدف اصلی خود دست بیابد که یکی مقابله با جنبش‌های انقلابی بود؛ دیگری پیوند این بورژوازی با زنجیره سرمایه‌داری جهانی (جوانشیر، 1357 ب: 302-305). توده‌ای‌ها پیشینه این وابستگی را در جنگ سرد می‌دیدند.

در این دیدگاه دو قطبی شدن جهان و آغاز دوران جنگ سرد پس از جنگ جهانی دوم، دو قطب قدرت یعنی امریکا و شوروی و اقمار آن‌ها را، در مقیاس جهانی، از هم مجزا کرد. ایران در این تقسیم‌بندی در اردوگاه غرب قرار گرفت. طبیعی بود که حزب توده به دلیل وابسته بودن به حزب کمونیست شوروی از اردوگاه شرق پشتیبانی کند و دیدگاه آن نیز در جهت افکار حاکم بر این اردوگاه باشد. توده‌ای‌ها در بیان سیر نفوذ امریکا در ایران، رسوخ در امور نظامی؛ مانند آموزش افسران ارتش و ژاندارمری، قرار گرفتن افسران امریکایی در رأس ارتش ایران و اعزام هیئت‌های نظامی در جریان جنگ جهانی دوم را آغازی بر این نفوذ تلقی کردند و کودتای 28 مرداد 1332 را عامل تثبیت آن دانستند (صفری، 1354: 36). ریشه‌دار شدن نفوذ امریکا در تمام شئون نظامی، اقتصادی و سیاسی ضرورت کاربست اهرم‌های نوین وابستگی را می‌طلبد تا پایداری این وابستگی را تضمین کند. واگذاری نقش ژاندارمری منطقه از مواردی بود که با تقسیم مسئولیت‌های امریکا در میان متحدانش مانند ایران، موجب تعمیق مناسبات وابستگی‌اش با آن شد. امریکا با واگذاری نقش نظامی خود به کشورهای وابسته نه تنها از نفوذ خود در این کشورها نکاست، بلکه به دلیل رشد سرمایه‌داری وابسته در این کشورها و انتصاب آن‌ها به ژاندارمری محلی، مواضعش بیش از پیش تقویت شد (جوانشیر، 1357 الف: 308؛ محمدی، 1354: 35).

از دیگر نشانه‌های وابستگی در ایران، وابستگی اقتصادی و نظامی بود که روز به روز بیشتر می‌شد. یکی از جهات وابستگی اقتصادی صدور سرمایه از کشورهای کم‌رشد به کشورهای امپریالیستی بود که با انتقال سرمایه از جوامع سرمایه‌داری به کشورهای کم‌رشد تفاوت ماهوی داشت. ایران از صادرکنندگان سرمایه بود که توده‌ای‌ها آن را «درآمیزی نواستعماری سرمایه‌های دولتی و خصوصی ایران با سرمایه کشورهای امپریالیستی» تعبیر کردند. فراهم شدن زمینه برای صدور سرمایه از ایران ناشی از افزایش عایدات نفت بود و ماهیت متفاوت این نوع سرمایه‌گذاری در آن بود که صدور سرمایه از ایران به قصد کمک به اقتصاد تورم‌زده و صنایع ورشکسته کشورهای امپریالیستی صورت می‌گرفت؛ حال آنکه سرمایه‌گذاری این کشورها با هدف غارت منابع ایران انجام می‌شد. توده‌ای‌ها وابستگی نظامی را نیز در رابطه با سودی که نصیب امپریالیست می‌شد، ارزیابی می‌کردند. نقش ژاندارمری ایران در منطقه سبب شده بود تا این کشور برای بقای

این نقش با افزایش بودجه نظامی بر خرید تسلیحات بیفزاید. این امر افزون بر تشدید وابستگی با ایفای ژاندارمی منطقه و سرکوبی جنبش‌های آزادی‌بخش، صلح را در منطقه به خطر می‌انداخت که به «سود استراتژی نظامی تجاوز کارانه... محافل امپریالیستی» بود (پورهرمز، 1354: 22؛ سالنامه توده، 1349: 13؛ «سیاست نظامی گری رژیم شاه در خدمت امپریالیسم است» 1356: 1، 10). توده‌ای‌ها نمودهای دیگر وابستگی را در سلطه کنسرسیوم بین‌المللی نفت و اعمال انحصارهای دیگر بر صنایع نفت، شرکت ایران در قرارداد سنتو، پذیرش کاپیتولاسیون در مورد نظامیان امریکایی و اتخاذ سیاست درهای باز قلمداد کردند که پس از کودتا ایران را بیش از پیش در مدار قدرت امریکا قرار داده بود (اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 699).

دیکتاتوری

از دید گروه‌های سیاسی مخالف، دیکتاتوری رکنی از ماهیت دولت بود. که در مقبولیت، مشروعیت و بقای سیاسی آن نقشی تعیین‌کننده داشت. این ویژگی‌ها در دولت پهلوی به گونه‌ای نمود یافت که موجب گسست بیشتر آن از جامعه شد. از این منظر، توده‌ای‌ها در تبیین ماهیت دولت، دیکتاتوری، اختناق، حکومت پلیسی و «میلیتاریستی» را شاخص این ویژگی‌ها دانستند که منشأ آن «سلطنت مطلقه و مستبدانه» شاه بود. از نظر آنان این ویژگی‌ها، به ویژه پس از اصلاحات، زمانی بروز یافت که شاه مدعی سلطه بر افکار عمومی بود و از این جهت مساعدترین زمان برای بهره‌مندی دولت از ابزارهای قانونی و دموکراتیک برای حل مسائل محسوب می‌شد، ولی ماهیت مستبدانه شاه وی را به سمت تحدید و سرکوب بیشتر و به کارگیری ابزارهای غیرقانونی و غیرانسانی سوق داد و از اصلاحات برای تحکیم دیکتاتوری فردی خود سود برد. (اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 805، 807؛ طبری، 1341: 437-438).

میلیتاریسم یا نظامی‌گری ویژگی بارز دیکتاتوری پهلوی، به ویژه پس از کودتای 28 مرداد، بود. توده‌ای‌ها فرایند نظامی‌گری و تقویت ارکان نظامی کشور را ضمانتی بر بقای دیکتاتوری شاه می‌دانستند. از نظر آن‌ها نظامی‌گری در شکل دیکتاتوری نظامی و اختناق پلیسی این امکان را به شاه می‌داد تا هر حرکت و جنبش مخالف را سرکوب کند. در این فرایند، آغاز دهه 1340 یعنی دوره

اصلاحات نقطه عطفی بود و نظامی‌گری با تمام ویژگی‌های عمده‌اش در ایران ظاهر شد. اهرم‌های لازم؛ مانند قراردادهای نظامی با آمریکا، حضور مستشاران نظامی امریکایی، تجهیز ارتش با سلاح‌های پیشرفته و مهم‌تر از همه، جریان اصلاحات به پیشبرد آن کمک کرد؛ به همین جهت نظامی‌گری به صورت مظهري از «خصلت ضد خلقی و ضد دموکراتیک هیئت حاکمه» جلوه کرد (دانش، 1351: 82، 90، 97). در کنه این گفته شاه که؛ «ما اکنون سختگیر شده‌ایم» در دهه 1350 «توطئه جنایت‌آمیزی» نهفته بود که برضد مردم اعمال می‌شد (سپهر، 1353: 4). سیطره روزافزون حاکمیت فردی شناسه دهه چهل و پنجاه در بعد سیاسی بود. از این نظر توده‌ای‌ها مهم‌ترین رکن دیکتاتوری را «فرد پرستی» عناصر دولتی می‌دانستند که جلوه‌های آن در استناد به فرامین شاه در کلیه شئون سیاسی و اجتماعی و تغییر کاربری مجلس به صورت اداره ثبت «منویات ملوکانه» مشهود بود. تمرکز قدرت در دست شخص شاه، از بین بردن استقلال قوای سه‌گانه و ممنوعیت احزاب و اجتماعات، نمودهایی بود که به گسترش قدرت مطلق معنا می‌داد و به حکومت یک نفره رسمیت می‌بخشید (سالنامه توده، همان، 229). در ارزیابی توده‌ای‌ها از دولت پهلوی می‌توان به دلایل تقابل سیاسی آنان پی برد. آن‌ها این دولت را چه از حیث تحکیم رشته‌های پیوند با نظام سرمایه‌داری جهانی، که در تقابل با نظام سوسیالیستی بود؛ و چه به لحاظ گستره ابعاد وابستگی به غرب؛ و چه از جنبه فزاینده قدرت فردی و اعمال استبداد و دیکتاتوری دولتی ضد توده‌ها می‌پنداشتند که در راه غیردموکراتیک کردن جامعه و به خطر انداختن مصالح و منافع توده‌های مردم می‌کوشید. اما حزب توده در فاصله مرداد 1332 تا تیر 1339 به سرنگون کردن دولت و نظام سیاسی نمی‌اندیشید، هرچند از همان زمان با تغییر سیاست خود خواستار «سرنگون کردن رژیم کودتا» و «برچیدن بساط سلطنت» شد که در مسیر مبارزه یک هدف غایی تلقی می‌شد (اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 396، 435، 449، 655). از این رو، چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد، سیاست آن در قبال ماهیت عملکرد دولت متناقض بود.

حزب در تقابل با دولت و نظام سرمایه‌داری در سطح داخلی تلاش کرد وحدتی میان جریان‌های مخالف دولت ایجاد کند و جبهه واحد ضد دیکتاتوری را تشکیل دهد و در سطح خارجی نیز مبارزات خود را با توسل به اصل «همزیستی مسالمت‌آمیز» با کشورهای که برضد

امپریالیسم مبارزه می کردند، سامان دهد (همان، 378، 507، 655؛ انوشه، 1353: 40؛ «جبهه ضد دیکتاتوری خواست قلبی مردم ما و نیاز مبرم جنبش ما است»، 1355: 1-3).

ماهیت دولت از منظر سازمان چریک‌های فدایی خلق (فداییان)

در دهه ی چهل، دو هسته مارکسیستی سازمان یافتند که بانی جنبش چپ رادیکال محسوب می شدند؛ گروه جزئی ظریفی و گروه پویان - احمدزاده - مفتاحی، که بعدها سازمان چریک‌های فدایی خلق از پیوستن این دو گروه به یکدیگر شکل گرفت. این دو گروه پایه گذار جنبشی بودند که به موازات جریان چپ سنتی، بینشی نو از مبارزه ارائه کردند. طرح دیدگاه‌های عناصر چپ رادیکال (فداییان) ماهیت مستقلی به این جریان بخشید که هم الهام بخش نیروهای اجتماعی در مبارزه شد؛ هم با به حاشیه راندن عناصر چپ سنتی تا مدتی بر روند جریان مبارزاتی چپ حاکم گشت. ریشه‌های فکری هر دو جریان در اصل بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم بود، اما فداییان در عین وفاداری به این آموزه‌ها، نظریات کسانی چون مائو و دیگران را با آن درآمیختند که وجه تمایز آن‌ها از توده‌ای‌ها در برداشت از نظام سیاسی ایران و ماهیت دستگاه حاکمه بود. فداییان در باب ماهیت دولت و نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دو مدل ارائه دادند که برگرفته از الگویی بود که خارج از جامعه ایران شکل گرفته بود. صورت‌بندی «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» بر پایه نظر مائو و صورت‌بندی «سرمایه‌داری وابسته» بر اساس دیدگاه آندره گوندر فرانک¹ دو مدلی بودند که فداییان از آن‌ها سود جستند. در میان این دو صورت‌بندی مرزی وجود داشت که جامعه ایران را از نظام پیشاسرمایه‌داری به نظام سرمایه‌داری و دولت نیمه فئودال را به دولت سرمایه‌داری وابسته تبدیل کرد.

این مرز، اصلاحات بود که از یک سو میزان وابستگی دولت را تشدید کرد و از سوی دیگر، آن را به دولتی دیکتاتوری تبدیل کرد. بر این مبنا دیدگاه فداییان در دو عنوان: «دولت وابسته» و «دولت دیکتاتور» دسته‌بندی شد و به صورت دو عنصر بنیادی درآمد.

1. Andre Gunder Frank

اندیشه فداییان را درباره ماهیت نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و به‌طور خاص ماهیت دولت، قبل و پس از اصلاحات، می‌توان به این صورت ترسیم کرد:

پس از اصلاحات	اصلاحات	پیش از اصلاحات	ماهیت نظام سیاسی اقتصادی اجتماعی ایران (دولت وابسته)
سرمایه‌داری وابسته	دوره گذار	نیمه فئودال - نیمه مستعمره	

پس از اصلاحات	پیش از اصلاحات	ماهیت سیاسی دولت
دیکتاتوری فردی	دیکتاتوری جمعی	(دولت دیکتاتور)

دولت وابسته

نیمه مستعمره _ نیمه فئودال

وابستگی، تفسیر وجهی از ماهیت نظام سیاسی ایران بود که بیشتر به گفتمان جریان چپ تعلق داشت. بخشی از این گفتمان، دیدگاه‌های فداییان بود که دو صورت‌بندی را ارائه دادند که حاوی نگرشی بود که ماهیت نظام سیاسی و در رأس آن دولت پهلوی (دوم) را در پیوند با عنصر خارجی (امپریالیسم) ارزیابی می‌کرد.

صورت‌بندی نیمه مستعمره - نیمه فئودال که به دوره پیش از اصلاحات ایران اطلاق گردید، نشانگر هم‌زیستی امپریالیسم (استعمار) و فئودالیسم بود که صورت‌بندی ناقصی را پدید آورد؛ به این معنا که پیش از زوال فئودالیسم و سلطه سرمایه‌داری وابسته، نظام سیاسی - اقتصادی ایران نیمه

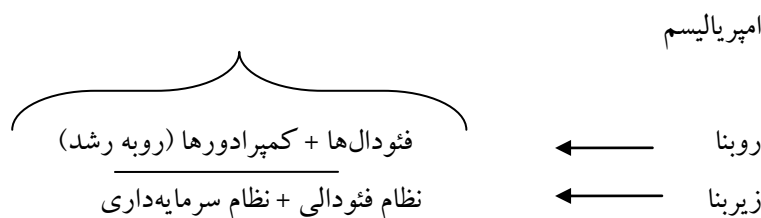
مستعمره - نیمه فئودال بود که بر پایه آن ماهیت دولت نیز شکل گرفت. مفهوم جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال برگرفته از الگویی است که پایه گذارش مائو تسه دون بود و آن مفهوم را برای تبیین جامعه چین از میانه قرن نوزدهم به بعد به کار برد. به اعتقاد مائو، چین پس از سه هزار سال که جامعه ای فئودال بود، در جریان تهاجم سرمایه داری خارجی از میانه قرن نوزدهم به جامعه ای نیمه مستعمره و نیمه فئودال تبدیل شد. نفوذ قدرت های استعماری خارجی از یک سو موجب فروپاشی جامعه فئودالی چین و رشد سرمایه داری شد، از سوی دیگر، با ایجاد سلطه بیگانه، چین مستقل را به کشوری نیمه مستعمره تبدیل کرد (مائو، 1970، ج 2: 464، 455).

در واقع، فداییان با انطباق این الگو بر جامعه ایران، این کشور را به عنوان مصداقی دیگر پس از چین قرار دادند. این صورت بندی را بیژن جزنی و مسعود احمدزاده، که دیدگاه های آنها به صورت دیدگاه رسمی فداییان درآمد، به کار گرفتند.¹ جزنی مطابق آرای مارکس، که برای هر دوره ای از تاریخ نظام تولیدی خاصی قائل بود و آن نظام صورت بندی معینی را در جامعه برقرار می ساخت، معتقد بود در جوامعی که زیر سلطه استعمار هستند صورت بندی کامل شکل نمی گیرد که دلیل آن ایجاد خلل از سوی استعمار در مسیر طبیعی تکامل جوامع است. در چنین نظامی در بخشی از جامعه، مناسبات فئودالی حاکم است و در عین حال سرمایه داری وابسته نیز رشد کرده و در دولت با فئودالیسم شریک می شود؛ که هر دو متحد استعمار هستند (جزنی، بی تا الف: 4-5؛ همان، 1358 الف: 5). جزنی در ریشه یابی این مسئله، اوایل قرن نوزدهم را زمانی می داند که «سلطنت فئودالی ایران» با دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس مواجه شد؛ اولی با تهاجم نظامی و دومی با نفوذ آرام تجاری سیاسی در آن رخنه کردند. نفوذ تدریجی استعمار در ایران موجب تضاد با فئودالیسم نشد. دلیل آن نحوه سلطه استعمار گران بود که بدون تصرف اراضی فئودال ها و به علت برخورد مسالمت آمیز با دستگاه ایدئولوژیک فئودال ها یعنی مذهب، صورت گرفت. در این میان، گسترش فعالیت سرمایه داران خارجی که تسهیل کننده نفوذ استعمار گران بود، رشد

1. ذکر این نکته ضروری است که گروه های مائوئیست ایرانی در خارج از کشور پیش از فداییان این الگو را وام گرفته و از آن برای تحلیل نظام اقتصادی ایران استفاده کردند.

سرمایه‌داری را در ایران تسریع کرد. سیمای دولت نیز در فرایند نفوذ سرمایه‌داری، دستخوش تحول شد؛ چنانکه در عصر مشروطه سرمایه‌داری توانست در حاکمیت سیاسی با فئودال‌ها سهیم شود که این سهم در دوره‌های بعد یعنی در زمان حاکمیت رضاشاه افزایش یافت.

نظام حاکم در این دوره به صورت «فئودال کمپرادور» درآمد؛ به این معنی که نظام فئودالی همچنان پابرجا ماند و در زیربنا در کنار نظام سرمایه‌داری قرار گرفت. در رو بنا نیز فئودال‌ها با سرمایه‌داران وابسته (کمپرادورها) دستگاه حاکمه را زیر سلطه امپریالیسم در اختیار گرفتند (همان، پی تا، ب: 8-29) این صورت‌بندی ناقص در زیربنا و رو بنا را می‌توان چنین ترسیم کرد:



در پی کودتای 28 مرداد 1332 آمریکا به صورت عاملی کلیدی در تغییر پایگاه حاکمیت سیاسی و تبدیل آن به حاکمیت وابسته به اردوگاه سرمایه‌داری درآمد. در دهه سی افزایش استخراج نفت و سیاست درهای باز که ورود کالاهای صنعتی را تسهیل می‌کرد، رشد سرمایه‌داری وابسته تجاری را به حد نهایی رساند. در جریان این رشد فئودال‌ها که طبقه کوچکی بودند، پاسخگوی نیاز بازار نوکلینالیستی (استعمار نوین) که آمریکا آن را سردمداری می‌کرد، نبودند. بنابراین سرمایه‌داران وابسته طی فرایندی، برای حفظ سلطه استعمار نو جای فئودال‌ها را گرفتند. در این میان، آمریکا در خلال بحران اقتصادی اواخر دهه سی با سرمایه‌داری وابسته همسو شد و کمک‌های نظامی و اقتصادی به حاکمیت سیاسی را، که هنوز در قید نظام فئودالیستی بود، قطع کرد و آن را زیر فشار گذاشت. سپس با اصرار بر لزوم اصلاحات ضد فئودالی به دفاع از سرمایه-

داری وابسته برخاست. از دههٔ چهل و پس از اجرای اصلاحات صورت‌بندی «سرمایه‌داری وابسته» خصلت اساسی حاکمیت سیاسی شد که مرحلهٔ دیگر وابستگی دولت بود (همان، 42-65). احمدزاده، دیگر نظریه‌پرداز چپ رادیکال در بیان شکل‌گیری این صورت‌بندی سلطهٔ امپریالیسم را نه به عنوان عامل خارجی، بلکه به‌طور «ارگانیک» تبیین و تحلیل کرد. احمدزاده شیوهای سلطهٔ امپریالیسم را در سه مرحله از هم متمایز کرد: شکل مستعمراتی (سرکوب روابط سنتی جامعه)، شکل نیمه مستعمراتی (سازش و هم‌زیستی امپریالیسم و فئودالیسم) و شکل نواستعماری (ورود جامعه به عنوان جزء ارگانیک به نظام امپریالیستی). در مرحله دوم یعنی شکل نیمه مستعمراتی که صورت‌بندی ناقصی است، از یک سو نفوذ قدرت فئودال‌ها قطع می‌شود، اما از سوی دیگر، استثمار آنان ادامه می‌یابد، بدون آنکه رشد سرمایه‌داری آغاز شود، انحصارات سرمایه‌داری قدرت می‌یابد و شیوهٔ تولید فئودالی عوض می‌شود، بی آنکه حاکمیت سیاسی دستخوش تغییر گردد.

بنابراین مراحل آن از زمان هم‌زیستی امپریالیسم با فئودالیسم تا نابودی فئودالیسم بدین صورت

پیموده می‌شود:

تقسیم قدرت سیاسی میان فئودالیسم و امپریالیسم ← تبدیل فئودالیسم به فئودالیسم وابسته ← نابودی فئودالیسم
 دو رویداد سیاسی نهضت مشروطه و کودتای 1299 قدرت سیاسی فئودالیسم را تضعیف کرد که در رویداد دوم (کودتای 1299) این قدرت به امپریالیسم تفویض شد. به اعتقاد احمدزاده انقلاب سفید، فئودالیسم را دفن کرد و کودتای 1299 را کامل نمود (احمدزاده، 1351: 33-34، 43-46، 157).

اصلاحات: متغیر گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری وابسته

فدایان پدیدهٔ اصلاحات را در رابطه با تحولات داخلی نظام جهانی امپریالیسم تجزیه و تحلیل کردند و آن را در مسیر گسترش نظام نواستعماری آن دانستند که عامل حیاتی حفظ و استمرار منافع‌اش در جامعهٔ زیر سلطهٔ ایران بود. این دیدگاه به عواملی توجه می‌کند که چگونگی شکل‌گیری این پدیده را در خارج از محدودهٔ جامعهٔ ایران جستجو می‌کند. بر این اساس، اصلاحات در

فرایند رشد منافع امپریالیسم صورت گرفت و عناصر جدیدی برای صیانت از آن، قدرت سیاسی و اقتصادی ایران را در اختیار گرفتند. فئودال‌ها که زمانی حافظ منافع امپریالیسم بودند، در دوران نوین استعمار کارکرد خود را از دست دادند و می‌بایست با عنصر دیگری جایگزین می‌شدند؛ اصلاحات زمینه‌ساز چنین تغییری بود (درباره اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن، بی تا: 10-14).

از نظر فداییان، امریکا، سیاست استعمار نوین، از یک سو نیازمند بازار کشورهای زیر سلطه برای جذب کالا و سرمایه‌اش بود و از سوی دیگر، به مواد اولیه آن برای تولید کالاهای صنعتی‌اش احتیاج داشت. ضرورت این امر وجود پایگاه و نیروی حمایت‌کننده از آن بود. بالطبع، امریکا به دلیل تأخر در پیوند با جامعه ایران نمی‌توانست با طبقه قدیمی فئودال که پیوند دیرینه‌ای با انگلیس داشت، ارتباط یابد. قشر سرمایه‌دار ایران این فرصت را به امریکا داد تا از طریق آن به خواسته‌هایش دست یابد. امریکا که با تقویت سرمایه‌داری وابسته در پی فراهم کردن زمینه حاکمیت سیاسی آن بود، دولت ایران را به انجام اصلاحات و ادار کردن (جزئی، 1358 الف: 21-26؛ همان، بی تا ب: 64-65).

فداییان بر پایه تحقیقات میدانی خود ضمن تأیید زوال نظام نیمه فئودالی و رشد سرمایه‌داری در روستاها، کوشیدند پیامدهای اصلاحات ارضی را که تأمین‌کننده «مقاصد اقتصادی امپریالیسم» و بیانگر ماهیت اصلاحات بود، به روشنی نشان دهند. از جمله این پیامدها توسعه مکانیزاسیون و سرمایه‌گذاری در کشاورزی بود که موجب گشایش بازار جدید برای صنایع امپریالیستی و آشکار شدن بیکاری پنهان در بخش کشاورزی شد و به توسعه خرده مالکان و تبدیل آنان به خرده بورژوا، افزایش خوش‌نشینان و توسعه باغ‌ها انجامید (درباره اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن، همان، 83-114؛ مومنی، 1349: 9).

فداییان ماهیت اصلاحات را «ارتجاعی» و فاقد خصلت «مترقی» دانستند که نه تنها پاسخگوی نیازهای جامعه نبود، بلکه سدی در برابر نیل به «نظام مترقی و پیشرفته اجتماعی» محسوب می‌شد؛ ابزاری که دولت از آن به منظور تغییر «مسیر تحولات درونی جامعه و مسخ شعارهای جنبش ترقی-خواهانه ایران» بهره برد (صفایی فراهانی، 1349: 200).

سرمایه‌داری وابسته

بر پایه دیدگاه فداییان، «سرمایه‌داری وابسته» مرحله رشد یافته و دستاورد تکامل جامعه زیر سلطه است که خود نتیجه تکامل نظام «نیمه مستعمره-نیمه فئودال» یا «فئودال کمپرادور» به‌شمار می‌آید. «سرمایه‌داری وابسته» شناسه‌ای است بر نظام سیاسی-اقتصادی و ماهیت دولت پس از اصلاحات. این نظریه الهام گرفته از «نظریه وابستگی» است که آندره گوندر فرانک، نظریه پرداز آلمانی آن را در دهه 1960 مطرح کرد.¹ او که تمرکز مطالعاتی‌اش بر وضعیت آمریکای لاتین بود، پس از انقلاب کوبا در 1959 با نفی دیدگاه‌های رایج در باب توسعه نیافتگی، عناصر بنیادی در تداوم عقب‌ماندگی و باز تولید آن را عامل وابستگی و سرمایه‌داری انحصارگر دانست. فرانک هدف از نفوذ اقتصادی امپریالیسم را پیوند نهادهای سیاسی و اقتصادی کشورهای زیر سلطه با نظام سرمایه‌داری می‌دانست که رهاوردی جز فقر و وابستگی بیشتر این کشورها نداشت (فرانک، 1969: 336، 343؛ چیلکوت، 1375: 117).

این نظریه به یک جریان وسیع نظری در جنبش چپ‌گرای کشورهای آمریکای لاتین و دیگر کشورهای زیر سلطه استعمار تبدیل شد. فداییان که در ایران تحت تأثیر جنبش‌های آمریکای لاتین بودند، برای نخستین بار این نظریه را به عنوان پایه تئوریک مبارزه چریکی وارد جنبش چپ کردند. این نظریه در اصل بر نفی سرمایه‌داری ملی و تحلیل رفتن فئودالیسم در سرمایه‌داری وابسته

1. اتحادیه کمونیست‌های ایران با انتقاد از تأثیر فدائیان از دیدگاه‌های فرانک و کاربست «نظریه وابستگی» در تحلیل نظام اجتماعی ایران این نظریه را «تضاد مارکسیستی» خواندند و برای جنبش کمونیستی مرزبندی با نظریه «سرمایه‌داری وابسته» را اساسی‌ترین عامل برای متحد شدن بر پایه مارکسیم-لنینیسم دانستند (اتحادیه کمونیست‌های ایران، رفرم ارضی امپریالیستی و مبارزه طبقاتی در ایران، 1359: 5-6).

استوار است. آن‌ها این ویژگی‌ها را در ایران پس از اصلاحات نشان دادند که چگونه در نتیجه سلطه سرمایه‌داری وابسته، فئودالیسم موقعیت خود را به مثابه یک نظام تولیدی از دست داد و سرمایه‌داری ملی از میان رفت. بر این اساس، فداییان نظام تولیدی ایران دوره اصلاحات (دهه چهل به بعد) را نظام سرمایه‌داری وابسته دانستند (جزنی، 1358 الف: 13، احمدزاده، همان، 46) آن‌ها چهار ویژگی را برای سرمایه‌داری وابسته برشمردند: نخست رشد کمی و کیفی آن، که پس از سیر تکاملی به طبقه حاکم تبدیل شد و تکیه‌گاه امپریالیسم گشت؛ ویژگی دوم، وابستگی به انحصارات خارجی است که از طریق مناسبات استعماری صورت می‌گرفت؛ سومین ویژگی توسعه آن در حوزه روستا است که با برانداختن مناسبات فئودالی توسط اصلاحات ارضی تحقق یافت و ویژگی چهارم، رشد نامتناسب بخش خدمات در برابر بخش تولیدی کشور بود که به ظهور یک اقلیت مرفه مصرف‌کننده انجامید (همان، 1358 ب: 5-14).

این نوع سرمایه‌داری در قیاس با بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری بیمار و ناقص است و برخلاف آن‌ها مخالف آزادی، پشتیبان دیکتاتوری و متکی به امپریالیسم است؛ از این رو نمی‌تواند ایران را به نظام سرمایه‌داری صنعتی تبدیل کند (صفایی فراهانی، همان، 21).

تغییر ماهیت فئودالی دولت، عارضه سیاسی سلطه سرمایه‌داری وابسته بود. به اعتقاد فداییان، خصلت وابستگی به‌طور رسمی در دوره رضاشاه، در سیمای دولت، ظاهر شد و سرمایه‌داری وابسته شریک سیاسی فئودالیسم در دستگاه حاکمه شد. سازمان اداری و نظامی آن نیز در جهت نقشی بود که «بورژوازی کمپرادور بوروکرات» ایفا می‌کرد. در دهه‌های بعد، بورژوازی بوروکرات بر جامعه حاکم گشت که چهره شاخص آن دربار بود (جزنی، 1358 الف: 31، 28-32). شاه در رأس دربار اختیار مطلق در اداره امور را به‌دست آورد؛ از این رو مهم‌ترین پیامد نظام سرمایه‌داری وابسته، خصلت سیاسی آن یعنی دیکتاتوری بود که شاه را به عنصر پاسدار این نظام تبدیل کرد.

دولت دیکتاتور

بنا به تحلیل فداییان دیکتاتوری، رובنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته و خصلت سیاسی دولتی بود که مبتنی بر نظامی وابسته حکومت می‌کرد. شیوه حکومت در نظام سرمایه‌داری ایجاب می‌کرد که با شکل‌های مختلف دیکتاتوری، امکان رشد سرمایه‌داری وابسته را فراهم سازد. فداییان معتقد بودند که در روند نظام سلطه در ایران به‌ویژه پس از مشروطه خصلت سیاسی دولت نیز به موازات حاکمیت سرمایه‌داری، دستخوش دگرگونی شد و شکل‌هایی از دیکتاتوری در آن ظاهر شد. آن‌ها ماهیت دیکتاتوری دولت‌های پس از مشروطه را نتیجه سلطه طولانی فئودالیسم نمی‌دانستند. این دیدگاه بیانگر آن است که شکل دیکتاتوری از دوره رضا شاه، «استبداد فئودالی» نبود و این نوع استبداد در نتیجه نهضت مشروطه شکل تاریخی خود را از دست زد (همان، 1358ب: 18-19؛ صفایی فراهانی، همان، 29).

بر پایه این دیدگاه، دولت در نظام سرمایه‌داری وابسته تکامل یافته و بر قدرت و تمرکز آن افزوده می‌شود که در این فرایند دولت به دیکتاتوری و شیوه‌های غیردموکراتیک متوسل شده و به قدرت مطلق دست می‌یابد. نظم نوینی که در ایران در شرایط سلطه و وابستگی پدید آمد، بر جنبه دیکتاتوری دولت افزود. در این شرایط، ویژگی‌های سرمایه‌داری مانند فساد ناشی از تراکم سرمایه از راه‌های غیرقانونی و غارت درآمدهای نفتی زمینه نارضایتی جامعه را فراهم آورد. افزون بر آن، اصلاحات نیز بر نارضایتی جامعه افزود. لغو مناسبات فئودالی و خروج فئودال‌ها از دستگاه سیاسی، رشد نیروهای مترقی مانند طبقه کارگر و قشر روشنفکر و رهایی دهقانان از قید فئودال‌ها را در پی داشت. با رشد این نیروها مطالبات سیاسی جامعه نیز افزایش یافت که خواهان حقوق مدنی و بهبود سطح زندگی بودند. دولت برای جلوگیری از رشد این مطالبات روز به روز بر تزییقات سیاسی افزود و «دیکتاتوری مخوف و بی‌سابقه‌ای» را پس از اصلاحات بر جامعه تحمیل کرد (جزنی، همان، 19-21).

به اعتقاد فداییان، دیکتاتوری در ایران در دو شکل اعمال شد: دیکتاتوری جمعی و دیکتاتوری فردی. شکل دوگانه دیکتاتوری ماهیت دولت را در فاصله میان کودتای 1299 تا دهه پس از اصلاحات آشکار می‌سازد.

دیکتاتوری جمعی

دیکتاتوری جمعی یا اشرافی، گونه‌ای از دیکتاتوری است که در آن قدرت در انحصار فرد خاصی نیست و عناصر متعددی اعمال حاکمیت می‌کنند. در این نوع دیکتاتوری قدرت سیاسی میان این عناصر تقسیم شده و در عین حال که حقوق مردم را سلب می‌کنند، برای گروه‌ها حق رقابت قائل‌اند. به اعتقاد فداییان، در سه مقطع زمانی دیکتاتوری جمعی حاکم بود: سال‌های پس از کودتای 1299، فاصله سال‌های 1327 تا 1329 و فاصله پس از کودتای 28 مرداد تا سال 1342 که در این سال‌ها مجلس، احزاب، وزراء، فئودال‌ها، نیروی نظامی، دربار و شخص شاه قدرت را به تساوی در اختیار داشتند و در تصمیم‌گیری سیاسی ایفای نقش می‌کردند. چنانکه در فاصله 1332 تا 1342 شاه تنها مصدر قدرت نبود و نخست‌وزیران از جمله: زاهدی، علاء، و امینی و نیز نمایندگان مجلس مرجع قدرت محسوب می‌شدند که قادر بودند در برابر خواسته‌های شاه مقاومت کنند (همان، 21-22).

دیکتاتوری فردی

قدرت جمعی با توجه به ساخت قدرت در ایران شکننده بود، چنانکه در اثر تقویت عوامل قدرت (افزایش قدرت نظامی، مالی و پشتیبانی خارجی) یا ظهور پدیده‌ای (چون اصلاحات) قدرت فردی بازتولید شده و دیکتاتوری فردی شکل می‌گرفت. فداییان دو مقطع دهه دوم حکومت رضاشاه و دوره پس از اصلاحات را واجد این ویژگی؛ یعنی دیکتاتوری فردی می‌دانند. به اعتقاد آنان با تمرکز و انباشت قدرت عواملی که پیش از آن سهمی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشتند در محاط قدرت فردی قرار گرفته و شخصیت سیاسی خود را از دست دادند. نهادی مانند هیئت دولت «بیشتر به کارگزاران امور شهرداری» شبیه شد تا کسانی که مسئول اداره امور کشور بودند. در این شرایط دیکتاتوری فردی شاه نقش عمده را در تثبیت موقعیت نظام به عهده داشت و تمام امور در شعاع تصمیم واراده وی به اجرا درمی‌آمد. این نوع از دیکتاتوری در وهله نخست مدافع مناسباتی بود که مبتنی بر سرمایه‌داری وابسته است. در وهله دوم حامی سرمایه‌دارانی بود که با دیکتاتوری ارتباط متقابل داشتند و بالاخره مدافع منافع

طبقه حاکم و به طور مشخص خاندان سلطنت و شخص شاه بود. آن‌ها دیکتاتوری فردی شاه را «خشن‌ترین و ارتجاعی‌ترین شکل دیکتاتوری» می‌دانستند که با اعمال حاکمیت مطلق فردی روزبه روز برجاه طلبی و اشتیاقش به قبضه قدرت افزوده می‌شد (همان، 22-23؛ همان، 1357، 27). فداییان دیکتاتوری را منشأ بروز ناهنجاری‌های اخلاقی در جامعه می‌دانستند که قشرهای مختلف جامعه را دربر گرفته بود. با استمرار دیکتاتوری، ارزش‌های استعماری، ارزش‌های کهنه را منسوخ کرد و خصوصیات را که به سرمایه‌داری و نظام استعماری تعلق داشت، در جامعه حاکم نمود (صفایی فراهانی، همان، 29).

تصویری که فداییان از دولت ترسیم کردند، دولتی بود که پایه‌های آن بر جامعه و توده‌های مردم استوار نشده بود و تناقضی بنیادی میان آمال و خواست‌های مردم و اغراض دولت وجود داشت. فداییان در تفسیر خود نمونه‌ای از دولت ارائه دادند که عناصر قوام و ثبات در آن تکوین نیافته و از میان عناصری که موجب می‌شد دولتی تثبیت یابد یعنی مشروعیت، کارآمدی، و توان خشونت و سرکوب، فقط عنصر سوم یعنی خشونت و سرکوب را به شکل بارزی در خود داشت. فداییان در نگاه خود به دولت رویکردی خصمانه داشتند. رویکردی که نظر و عمل در آن هم‌سنگ بود؛ یعنی همان‌گونه که خشم آنان در دریافت‌هایشان از دولت مشهود بود، رفتارشان نیز خصمانه و آشتی‌ناپذیر می‌نمود. شکل مبارزه آنان مبارزه مسلحانه بود که به قصد براندازی دولت رودرروی آن قرار گرفتند.

قیاس توده‌ای‌ها و فداییان در نظر و عمل

جنبش چپ در ایران بیشتر بر پایه دیدگاه‌های توده‌ای‌ها و فداییان در دوطیف فکری هدایت می‌شد و جوه مشترک دیدگاه آنان از پای‌بندی به یک اصل یعنی مارکسیسم - لنینیسم گواهی می‌داد، ولی وجوه متضاد نشان

دهنده دو بینش متفاوت بود که نمی‌توانستند به هم پیوند بخورند. یکی از مهم‌ترین ریشه‌های این تفاوت نظر را شاید بتوان در ماهیت اعضای آن‌ها دید. توده‌ای‌ها گروهی مارکسیست سنتی با دیدگاه کلاسیک بودند که به طور مطلق در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم قرار داشتند و

اندیشه‌های ورای آن را نمی‌پذیرفتند. در صورتی که فداییان جوانانی با اندیشه‌ای تحول‌گرا بودند که از حصار مارکسیسم-لنینیسم خارج شدند و دیدگاه‌های انقلابی نوین را پذیرفتند و آن‌ها را با شرایط موجود جامعه ایران موافق دیدند. اما تفاوت عمده را باید در وابستگی فکری و سازمانی حزب توده به شوروی دانست که تعیین می‌کرد حزب چگونه بیندیشد و چگونه عمل کند. با آنکه فداییان نیز از بخشی از دیدگاه‌های مائوئیسم و اندیشه‌های حاکم در جنبش انقلابی امریکای لاتین تأثیر می‌پذیرفتند، ولی جنس این وابستگی فکری با آنچه توده‌ای‌ها داشتند، فرق می‌کرد. کلیت نگاه حزب توده از استمرار اندیشه‌های منتقد و معترض به دولت حکایت داشت، اما در فاصله سال‌های 1332 تا 1357 در صورت عام مبارزه نظر آن نسبت به سرنگونی رژیم کودتا تغییر عمده‌ای حاصل شد. تابعیت نظری حزب توده از حسب کمونیست شوروی و نیز دولت شوروی عاملی تعیین‌کننده در چگونگی نگرش و رفتار حزب محسوب می‌شد. به عبارت دیگر در جریان نظری حزب، میزان در سطح نظر و عمل، مناسبات ایران و شوروی بود؛ برای نمونه، اگر لحن حزب را زمانی که روابط حسنه میان ایران و شوروی برقرار بود با دوره‌ای که روابط به تیرگی گرائید، مقایسه کنیم، می‌توان این مدعا را تأیید کرد. در سال 1336 که روابط عادی میان دو کشور جاری بود، تأکید عمده حزب بر حول محور مسایلی چون مبارزه برای چیدن بساط کنسرسیوم، مبارزه برای خروج دولت از پیمان‌های استعماری، تأمین آزادی انتخابات و نظایر آن دور می‌زد و حزب از «هر دولتی که اجرای تمام یا قسمتی از شعارهای عمومی و مشخص فوق را تعهد کند و حاضر شود صادقانه در راه تحقق آن بکوشد» پشتیبانی می‌کرد (اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 388)، اما زمانی که در سال 1338 روابط ایران و شوروی به تیرگی گرایید، لحن حزب آشکارا خصمانه و آشتی‌ناپذیر شد؛ چنانکه در پلنوم هفتم در سال 1339 تنها راه حل مشکلات را در «برچیدن بساط سلطنت محمدرضا شاه» و تشکیل جبهه‌ای واحد از آزادی‌خواهان «برای بر انداختن رژیم کودتا» دانست که ضرورتی تاریخی و ناشی از واقعیت عینی جامعه بود. در صورتی که پیش از آن هدف از تشکیل جبهه واحد را «اقدام مستمر در راه آگاه کردن و متشکل کردن و بسیج توده‌ها. . . معطوف به تأمین وحدت طبقه کارگر» می‌دانست که هیچ دعوتی به ساقط کردن دولت در آن وجود نداشت (همان، 389، 396، 398). در سال 1341 در پی

بهبود مناسبات دو دولت و تعهد ایران مبنی بر خودداری از واگذاری پایگاه موشکی به کشورهای خارجی و تأکید بر اینکه ایران هیچ‌گاه موجب تجاوز بر ضد شوروی نخواهد شد، چرخشی در نظر حزب پدید آمد. این امر یکی از عوامل تأثیرگذار در تحلیل سیاست اصلاحی در آن هم‌سنخ بود؛ یعنی همان‌گونه که خشم آنان در دریافت‌هایشان از دولت مشهود بود، رفتارشان نیز خصمانه و آشتی‌ناپذیر می‌نمود. شکل مبارزه آنان مبارزه مسلحانه بود که به قصد براندازی دولت رودرروی آن قرار گرفتند.

قیاس توده‌ای‌ها و فداییان در نظر و عمل

جنبش چپ در ایران بیشتر بر پایه دیدگاه‌های توده‌ای‌ها و فداییان در دوطیف فکری هدایت می‌شد و جوه مشترک دیدگاه آنان از پابندی به یک اصل یعنی مارکسیسم - لنینیسم گواهی می‌داد ولی جوه متضاد نشان شوروی دستخوش تغییر می‌شد. بر خلاف حزب توده، دریافت و تفسیرهای فداییان متأثر از هیچ جریان و یا تفکری دچار تناقض نشد. مهمترین عاملی که موجب گسست نظری توده‌ای‌ها با فداییان شد، تفاوت دریافت‌های آنان از دگرگونی‌های اجتماعی بود و بنیادی-ترین وجه این تفاوت را مسئله اصلاحات آشکار می‌کرد. توده‌ای‌ها ارزیابی مثبتی از اصلاحات داشتند و تغییر و تحولات پس از اصلاحات را پذیرفتند و به رشد اقتصادی، زوال نظام فئودالی، تطور ترکیب طبقاتی و رشد پرولتاریا استناد کردند و معتقد بودند که باید دولت را به ادامه اصلاحات ترغیب کرد. آن‌ها امید داشتند که پرولتاریا در درون نظام سرمایه‌داری رشد کند و زمانی که رشد تاریخی به حد معینی رسید، به مبارزه با نظام بپردازد. توده‌ای‌ها با وجود اذعان به وابسته بودن دولت به سرمایه‌داری جهانی تصور می‌کردند با عقب‌نشینی دولت در جهت خواسته‌های جامعه می‌توان در جهت هدف‌های انقلابی گام برداشت. بنابراین شرایط جامعه را به دلیل رشد اندک پرولتاریا و خارج شدن دهقانان از عرصه مبارزه (به دلیل حل تضاد میان دهقانان و فئودال‌ها در نتیجه اصلاحات ارضی) در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک می‌پنداشتند و خواهان تحقق مسالمت‌آمیز انقلاب بودند (گویا، 1352: 25، 30؛ طبری، همان، 444-445؛ جوان، 1351، 31؛ اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 685، 690-691، 700-703).

فداییان با وجود آنکه منکر تغییرات نبودند، ولی آنچه را که رخ داده بود، به گونه‌ای دیگر تعبیر کردند. از نظر آن‌ها ماهیت تغییرات، ارتجاعی و در جهت منفی بود. تفسیر فداییان از اصلاحات و رشد سرمایه‌داری در ایران دو نکته را در برداشت: نخست آنکه سرمایه‌داری ایران را با سرمایه‌داری غرب همسان نمی‌پنداشتند و معتقد بودند که رشد سرمایه‌داری در ایران برخلاف غرب به منظور گشایش حوزه‌های بیشتر برای استثمار بود که به سلطه گسترده در حوزه روستا و ایجاد تضاد با دهقان منجر شد. نکته بعدی تلقی آن‌ها از ماهیت اصلاحات ارضی بود که آن را ارتجاعی و «تعرض به منافع خلق» می‌دانستند. از نظر فداییان، حل تضاد میان دهقان و فئودال در نتیجه اصلاحات ارضی به نفع دهقانان نبود، بلکه به سود سرمایه‌داری صورت گرفت و دهقانان را اسیر روابط سرمایه‌داری کرد. در واقع، تضاد میان دهقان و سرمایه‌دار جایگزین تضاد دهقان و فئودال شد. بنابراین، از میان رفتن یک تضاد و پیدایش تضاد جدید به مفهوم تغییر در تضاد اصلی جامعه نبود و تغییرات صورت گرفته نه تنها به معضلات اجتماعی و اقتصادی پایان نداد، بلکه سرکوب و ستم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و گسترش سلطه بوروکراسی فاسد را به ارمغان آورد. از همین رو فداییان، حزب توده را، که اصلاحات را مثبت می‌پنداشت و امید داشت نظام حاکم سرانجام به «دموکراسی بورژوائی» یا مشابه آن می‌انجامد، به جهت شناخت نادرست از ماهیت اصلاحات و نظام سرمایه‌داری وابسته نکوهش می‌کردند و براساس برداشت خود شرایط جامعه را انقلابی می‌دانستند (احمدزاده، همان، 27-40؛ جزنی، 1358 الف: 74؛ اشرف، 1358: 12-19؛ صفایی فراهانی، همان، 20-23).

درک ماهیت دولت یعنی دولت به مفهوم نماینده امپریالیسم یا نماینده طبقات حاکم، کانون دیگر تناقض نظری آنان بود. عامل بودن دولت در تفسیرهای توده‌ای‌ها و فداییان نمود مشخصی دارد. در تفسیر فداییان، دولت عامل امپریالیسم است که در دگرگونی‌های ناشی از اصلاحات جایگزین فئودال‌ها در روستا شد و دهقانان را با ستم دولتی مواجه ساخت. از نظر آن‌ها امپریالیسم، که قدرت سیاسی ایران را از فئودالیسم گرفت، در این دوره قدرت خود را از طریق دولت اعمال می‌کرد. از این جهت، تضاد دهقانان و نیروهای انقلابی با دستگاه دولتی بود (احمدزاده، همان، 31-33، 39-40). در صورتی که توده‌ای‌ها معتقد بودند نباید از ماهیت طبقاتی دولت غافل شد

و طبقات حاکمه را از ستم‌هایی که در جامعه روی می‌داد مبرا دانست. دولت نماینده طبقات استثمارگر است و سلطه بوروکراسی دولتی جزئی از سلطه این طبقات محسوب می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان مبارزه طبقاتی را به مبارزه بر ضد دولت محدود کرد (جوان، همان، 20).

تفاوت دیگر میان توده‌ای‌ها و فداییان، شیوه مبارزه و اتخاذ روشی بود که ریشه در دو طرز فکر متضاد داشت. توده‌ای‌ها در مبارزات خود با استناد به اصل لنینی سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» (در سطح خارجی) و ایجاد «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» (در سطح داخلی) بر مشی سیاسی تکیه داشتند، ولی فداییان با الهام از شیوه‌های چریکی مبارزان امریکای لاتین، الجزایر، ویتنام، چین و فلسطین تنها شیوه مؤثر در برابر حاکمیت سیاسی را، عملیات قهرآمیز و مبارزه مسلحانه می‌دانستند. این دو شیوه مبارزه نماینده دو جریان متفاوت، یکی منفعل و دیگری رادیکال بود که به خودی خود مانع از یکپارچگی عناصر جریان چپ می‌شد. حزب توده بر پایه اصل مارکسیسم، اساس مبارزه را ستیز طبقاتی کار و سرمایه می‌دانست؛ یعنی نبرد دایمی کارگران، دهقانان و قشرهای متوسط شهری بر ضد «سرمایه بزرگ انحصاری». توده‌ای‌ها در همین چارچوب به دلیل نداشتن شرایط عینی و ذهنی انقلاب در ایران خواهان مبارزه سیاسی، صنفی و اجتماعی بودند تا شرایط ذهنی انقلاب یعنی افشای ماهیت نظام، تشکل مردم برای مبارزه و تأمین وحدت نیروهای اپوزیسیون تأمین گردد و در زمان فراهم آمدن شرایط عینی بتوانند حکومت ملی و دموکراتیک را برقرار سازند. حزب برای تحقق اهداف خود تلاش می‌کرد مبارزه‌اش را در دو سطح داخلی و خارجی سامان دهد. در واقع، مدافع اندیشه‌ای بود که از مجرای آن می‌توانست بر تضادها چیره آید و به مفاهیم آرمانی سوسیالیسم برسد. از این نظر در صحنه بین‌المللی پای‌بند سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بود که با خلع سلاح عمومی، لغو پیمان‌های نظامی، انحلال پایگاه‌های نظامی، از بین بردن محیط جنگ سرد و نظایر آن مانند سلاح برنده‌ای بر ضد امپریالیسم و به سود صلح و ترقی سوسیالیسم عمل می‌کرد. در سطح داخلی نیز بر تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری از تمامی نیروهای مخالف دولت اصرار می‌ورزید؛ از آن رو که اعتقاد داشت جامعه به دلیل تحولات پس از اصلاحات در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک است و حزب توده به عنوان حزب انقلابی باید کوشش کند قشرهای جامعه مانند کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران را

متشکل سازد تا به شیوه دموکراتیک و مسالمت‌آمیز به حل مسایل اساسی انقلاب ملی و دموکراتیک پردازد (جوان، همان، 3-4؛ انوشه، 1353: 40-41؛ اسناد و دیدگاه‌ها، 1360: 378، 388-389، 526، 635، 761)، ولی شیوه مبارزه فداییان به گونه‌ای دیگر بود. آن‌ها مبارزه مسلحانه را تنها راه مبارزه در موقعیت ایران می‌دانستند.

فداییان معتقد بودند که به دلیل اختناق و سرکوب مداوم و نیز تبلیغات دولت میان توده مردم و روشنفکران شکافی پدید آمده که مردم را به مبارزه بدبین کرده و شرایط را تغییرناپذیر جلوه داده است. چنین شرایطی مانع از شکل‌گیری جنبش توده‌هاست؛ بنابراین «عمل مسلحانه پیشاهنگ» شرایط عینی انقلاب را فراهم کرده و راه مبارزه را به توده‌ها نشان می‌دهد. آن‌ها بر مبنای نظریه-پردازان انقلابی مانند رژی دبره، چه گوارا و مائو و تجربه کوبا، الجزایر و ویتنام «پراتیک انقلابی» را مسیری می‌دانستند که طی آن نه تنها شرایط برای تشکیل حزب طبقه کارگر فراهم می‌شد، بلکه توده‌ها به نقش تاریخی و قدرت شکست‌ناپذیری خود آگاهی می‌یافتند. در حقیقت، آن‌ها شرایط جامعه را به گونه‌ای تحلیل می‌کردند که حزب طبقه کارگر فقط در فرایند سیاسی-نظامی یعنی مبارزه مسلحانه می‌توانست پدید آید. فداییان خود را «پیشاهنگ» مبارزه قلمداد می‌کردند؛ نقشی که حزب توده برای حزب طبقه کارگر قائل بود. در صورتی که از نظر فداییان تشکیل حزب طبقه کارگر یک هدف مشخص تلقی نمی‌شد که مبارزه مسلحانه در خدمت تحقق آن باشد (جزنی، 1358ب: 48؛ همان، بی تا ب: 21، 23-24؛ پویان، بی تا، 31؛ احمدزاده، بی تا، 64-71، 145، 155).

عناصر انقلابی مبارزه، عامل دیگری بود که تضاد بینش توده‌ای‌ها و فداییان را شدت می‌بخشید. اختلاف عمده در نقش محوری طبقه کارگر یا قشر روشنفکر بود که اهرم‌هایی تلقی می‌شدند که روشن کردن موتور انقلاب و به چرخش در آمدن آن را به عهده داشتند. عنصر انقلابی از نظر توده‌ای‌ها، طبقه کارگر بود که می‌بایست مبارزه را از طریق حزب صورت دهد، ولی فداییان طبقه کارگر در ایران را دارای خصوصیتی نمی‌دانستند که این طبقه در کشورهای صنعتی داشتند. حتی کارگران را مسخ شده فرهنگ مسلط می‌دانستند آن‌ها به پیروی از مارکسیست‌هایی مانند رژی دبره، اولاً کارگران را پیشاهنگ تلقی نمی‌کردند، آن‌ها را نیروهای بالقوه‌ای می‌دانستند که در آن

شرایط قادر به ایفای نقش پیشاهنگ نبودند و این روشنفکران بودند که «بالفعل ترین نیروی جنبش» محسوب شده و در پی رهایی و حاکمیت کارگران می کوشیدند. دوم اینکه طبقه کارگر را در معنای وسیع تری می جستند و اعتقاد داشتند که «باید مفهوم وسیع تر و واقعی تر زحمت کشان شهر را جانشین مفهوم مجرد طبقه کارگر سازیم.» با این وصف، فداییان به قشر روشنفکر که با استبداد و امپریالیسم در ستیز بودند، در مبارزات انقلابی محوریت می دادند (جزنی، بی تا ب: 15-16؛ پویان؛ همان، 39-41؛ جوان، 1351: 5-7، 18؛ صفایی فراهانی، همان، 54).

ماهیت دولت	شرایط مبارزاتی جامعه	شیوه مبارزه	عنصر انقلابی
توده‌ای‌ها	در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک به دلیل نداشتن شرایط عینی و ذهنی انقلاب	مبارزه سیاسی، صنفی و مسالمت-آمیز از طریق حزب طبقه کارگر	کارگران و حزب طبقه کارگر
فداییان	در مرحله مبارزه مسلحانه به دلیل وجود شرایط عینی انقلاب	پراتیک انقلابی و مبارزه مسلحانه پیشاهنگ	قشر روشنفکر

نتیجه گیری

توده‌ای‌ها و فداییان در تفسیر خود از ماهیت دولت و نظام اجتماعی ایران بر شناختی تکیه داشتند که مفاهیم آن از اصلی واحد (مارکسیم-لنینیسم) بر آمده و اشتراک نظر را پدید آورده بود، ولی دیدگاه‌های آنان عناصر و گزاره‌هایی داشت که موجب شکاف‌هایی شد و رشته‌های پیوند نظری آنان را گسست. پایه‌های این افتراق در تابعیت حزب توده از نظرات حزب کمونیست شوروی و

پای‌بندی مطلق حزب به اصل مارکسیسم-لنینیسم بود، حال آن که فداییان در عین پیروی از اصول فکری مارکسیسم-لنینیسم آن‌ها را با بخشی از دیدگاه‌های مائو و نظریات انقلابی حاکم در امریکای لاتین پیوند زدند. وحدت نظر آنان در دریافت مشترکشان از ماهیت وابسته و دیکتاتور دولت بود که به روشن‌ترین شکل در دیکتاتوری و وابستگی فزاینده پس از اصلاحات نمود داشت، ولی تفسیر متفاوت آن‌ها از مهم‌ترین سیاست دولت یعنی برنامه اصلاحات و پذیرش یا رد آن به عنوان عامل تحول، گسست نظری آنان را موجب شد. توده‌ای‌ها اصلاحات دولت را در روند تکاملی جامعه در گذر از فئودالیسم به سوی سرمایه‌داری و تحولات اجتماعی پس از آن را مثبت ارزیابی کردند و بر این مبنا مبارزه‌ای به دور از خشونت را برگزیدند، ولی دریافت فداییان حاکی از بدبینی آنان به نتایج اصلاحات بود و ماهیت ارتجاعی اصلاحات را موجد اختناق و انسداد سیاسی و سدی در برابر جنبش ترقی‌خواهانه دانستند و به همین دلیل برای تغییر شرایط موجود به مبارزه مسلحانه روی آوردند.

منابع

[بی‌نا] (1359). *اتحادیه کمونیست‌های ایران. رفرم ارضی امپریالیستی و مبارزه طبقاتی در ایران.*

[بی‌جا].

احمدزاده، مسعود. (1351). *مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک.* سوئد: هیئت کارداران سازمان دانشجویان ایرانی مقیم اسلو.

اسکندری، ایرج. (1353). «در پیرامون سفر شاه به اتحاد شوروی» در *مجله دنیا*. دوره 3، سال 1، ش 7.

اسکندری، ایرج (1351). «یک بررسی اجمالی درباره مراحل مقدم تحول جامعه بدوی در ایران باستان». در *مجله دنیا*. دوره 2، سال 13، ش 2.

اسناد و دیدگاه‌ها. حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن 1357 (1360). تهران: حزب توده ایران.

اشرف، حمید (1358) *سه رساله*. بی‌جا: انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران.

انوشه، م (1353). «سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش انقلابی» در مجله دنیا. دوره 3، ش 1.

پطروشفسکی، استریوا، پیگو لوسکایا و بلنیتسکی. (1349). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. ج 1 و 2، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

پور هرمان، محمد (1354) «تشدید جهات ارتجاعی سیاست رژیم شاه علل و پی آمدهای ناگزیر آن» در مجله دنیا، دوره 3، سال 2، ش 6.

پویان، امیر پرویز. (بی تا). ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا. بی جا: بی نا. «جبهه ضد دیکتاتوری خواست قبلی مردم ما و نیاز مبرم جنبش ما است.» (1355) در نوید، ش 4.

جزنی، بیژن (بی تا الف). تحلیل مختصری از تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره معاصر. بی جا: بی نا.

جزنی، بیژن. (1357). چگونه مبارزه توده‌ای می‌شود؟ بی جا: انتشارات نوزده بهمن. جزنی، بیژن (بی تا ب). چه کسانی به مارکسیسم - لنینیسم خیانت می‌کنند. بی جا: انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران.

جزنی، بیژن (1358 الف). طرح جامع‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران: بخش اول (اقتصادی)، تهران، انتشارات مازیار.

جزنی، بیژن (1358 ب). نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه نیروی عمده امپریالیسم و ژاندرام منطقه. تهران: انتشارات مازیار.

جوانشیر. ف. م. (1357 الف). اقتصاد سیاسی و شیوه تولید سرمایه‌داری. بی جا: انتشارات حزب توده ایران.

جوانشیر. ف. م. (1357 ب). «اهرم نوین در مکانیسم وابستگی» در مجله دنیا. دوره 3، سال 5، ش 5.

جوان [جوانشیر] ف. م. (1351). چریک‌های خلق چه می‌گویند؟ بی جا: انتشارات ارانی.

جودت، حسین (1351). «درباره روابط ایران و اتحاد شوروی» در مجله دنیا. دوره 2، سال 13، ش 2.

چیلکوت (1357). نظریات توسعه و توسعه نیافتگی. ترجمه احمد ساعی. تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.

خلعت‌بری، پرویز (1344). «اصلاح ارضی نواستعماری و اصلاح ارضی دموکراتیک» در مجله دنیا. دوره 2، سال 6، ش 1.

دانش، بهرام (1351). «نگاهی به سیاست نظامی‌گری دولت ایران» در مجله دنیا. دوره 2، سال 13، ش 2.

درباره اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن (بی تا). بی جا: انتشارات چمن.

سالنامه توده، به مناسبت پنجاهمین سالگرد حزب کمونیست ایران و سی‌امین سالگرد حزب توده ایران (1349). حزب توده ایران.

سپهر، 1 (1353). «سرنگون کردن رژیم ضد ملی، ضد دموکراتیک و تجاوزگر موجود هدف مبرم جنبش انقلابی ایران است» در مجله دنیا دوره 3، ش 1.

«سیاست نظامی‌گری رژیم شاه در خدمت امپریالیسم است» (1356). در نوید، ش 9.

صفایی فراهانی، علی اکبر (1349). از جامعه چه می‌دانیم؟. تهران: انتشارات آمال.

صفری، حمید (1354). «تأمین استقلال ملی است یا تعمیق وابستگی» در مجله دنیا. دوره 3، سال 2، ش 3.

طبری، احسان (1348). بررسی‌هایی درباره برخی از جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران. بی جا. بی نا.

طبری، احسان (1356). جامعه ایران در دوران رضاشاه. تهران: انتشارات خلق.

طبری، احسان (1354). فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران (از آغاز تمرکز قاجار تا آستانه انقلاب مشروطیت). تهران: انتشارات حزب توده ایران.

طبری، احسان. (1341). «ماهیت و هدف‌های اصلاحات نیم بند شاه- امپریالیسم»، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن 1357 (1360). تهران: حزب توده ایران.

گلاویز، ع. (1357). «دموکراسی شاهانه و واقعیت» در مجله دنیا. دوره 3، سال 5، ش 3. گودلیه، موریس. (بی تا). شیوه تولید آسیایی. ترجمه امیر اختیار. [بی جا]: [بی نا]. گویا. 1 [محمدرضا قدوه]. (1352). «در باره دهه انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم در مجله دنیا. دوره 2، سال 14، ش 1.

مارکس، کارل. (بی تا). *ایدئولوژی آلمانی*. بی جا: بی نا. مارکس، کارل. (1358). *نقد اقتصاد سیاسی*. بی جا: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران. مائوتسه دون. (1970). *منتخب آثار*. ج 2، پکن: اداره نشریات زبان‌های خارجی. محمدی، ملکه. (1354). «ایران در زنجیره پیمان‌های تجاوز کار امپریالیستی علیه اردوگاه صلح و سوسیالیسم و جنبش‌های رهایی بخش ملی». در مجله دنیا. دوره 3، سال 2، ش 1. مؤمنی، حمید. (1349). *طرح برنامه انقلاب ارضی*. [بی جا]: البرز.

Andre Gunder Frank. (1969). *Capitalism and under development in Latin American: Historical studies of chile and Brazil*, London, Penguin Books .